

## ابزارها و فرایندهای انقلابهای رنگی

نویسنده: دکتر زهره پوستین‌چی<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۸۸/۱۲/۱۷

تاریخ پذیرش نهایی: ۸۸/۳/۲۹

فصلنامه مطالعات بسیج، سال سیزدهم، شماره ۶۶، بهار ۱۳۸۹

### چکیده

موضوع انقلابهای رنگی از اواسط دهه ۱۹۹۰ با تغییر در ساختار نظام بین‌الملل و فروپاشی ساختار دوقطبی مورد توجه قرار گرفت و دستور کار جدیدی را در روابط بین‌المللی ایجاد کرد که ماهیت فرهنگی - اجتماعی داشت. چنین فرایندی بر اساس ابزارها و فرایندهای رسانه‌ای - فرهنگی انجام گرفت. در شرایطی که فضای اجتماعی بحرانی می‌شود یا نشانه‌هایی از توزیع مجدد قدرت در دستور کار قرار می‌گیرد، رسانه‌های بین‌المللی مبادرت به انتشار ادبیات، مفاهیم و نمادهای تهییجی کرده، زمینه‌های تغییر در فضای سیاسی کشورهای هدف را فراهم می‌آورند. بنابراین، انتخابات را می‌توان به عنوان یکی از اصلی‌ترین نقاط عطف انقلابهای رنگی در محیط بین‌الملل دانست که در تمامی آنها رقابت نخبگان سیاسی برای چگونگی اداره نظام سیاسی و توزیع قدرت وجود داشته است. بنابراین، انقلاب رنگی رابطه بین مداخله بین‌المللی قدرتهای بزرگ با تحولات سیاسی کشورهای دستخوش دگرگونی سیاسی محسوب می‌شود که مبتنی بر ابزارهای فرهنگی، رسانه‌ای، تحریک اجتماعی و ترغیب گروههای سیاسی به کنش فراقانونی است. در این مقاله تلاش شده تا فرایندهای انقلاب رنگی در کشورهای مختلف مورد ارزیابی قرار گیرد.

### واژگان کلیدی:

انقلاب رنگی، بحران، انتخابات، ابزارهای رسانه‌ای، تحریک اجتماعی، افکار عمومی، پیام سیاسی.

۱. دکترای روابط بین‌الملل و مدرس دانشگاه.

## مقدمه

ادبیات انقلابهای رنگی بر اساس سازماندهی انتقال موجهای سیاسی کشورهای غربی به واحدهای سیاسی در حال گذار انجام گرفته است. ساموئل هانتینگتون، شکل‌گیری چنین فضایی را از اواخر دهه ۱۹۸۰ مورد بررسی تحلیلی قرار داد. وی بر این اعتقاد است که در دوران جدید، موجهای انقلابی فاقد رویکرد رادیکال بوده و بر اساس «آموزه‌های دموکراتیک» شکل می‌گیرند. وی چنین فرایندی را با عنوان «موج سوم دموکراسی» مورد بررسی تحلیلی قرار داد. بر اساس نگرش هانتینگتون، فضای سیاسی و اجتماعی دوران موجود از آمادگی قابل توجهی برای تغییر در الگوهای تاکتیکی و بهره‌گیری از هنجارهای سیاسی دموکراتیک برخوردار شده است.

ارزیابی انقلابهای رنگی نشان می‌دهد که در دوران جدید، نشانه‌هایی از رابطه «کنش سیاسی» و «مفاهیم اجتماعی» به وجود آمده است. بنابر این، هر گونه مداخله در امور سیاسی و رفتار راهبردی کشورها، از طریق محیط و فرایندهای اجتماعی - فرهنگی انجام می‌گیرد. در این مقاله تلاش شده است تا فرایندهای انقلاب رنگی در کشورهای خاورمیانه، آسیای مرکزی، قفقاز، حوزه بالتیک، حوزه بالکان و اروپای مرکزی مورد توجه و ارزیابی تحلیلی قرار گیرد.

بر اساس چنین ادراک و تحلیلی، سرویسهای امنیتی کشورهای جهان غرب در صدد برآمدند تا زمینه‌های دگرگونی اجتماعی و سیاسی را در کشورهای مختلف جهان به وجود آورند. این امر از طریق بهره‌گیری از مفاهیم ارزشی - هنجاری جهان غرب برای ایجاد کنش گروههای سیاسی در جوامع هدف انجام می‌گیرد. بنابر این، آنچه به عنوان «قدرت نرم» و «دیپلماسی عمومی» مطرح شد را می‌توان شکل‌های جدیدی از کنش سیاسی دانست که در فضای فرهنگی و ادراکی جوامع به وجود آمده، زمینه شکل‌گیری موجهای اعتراضی برای تأثیرگذاری بر فرایندهای حکومتی را در قالب آموزه‌ها و هنجارهای غرب محور فراهم می‌ساخت.

دیپلماسی عمومی به عنوان الگوی جایگزین در برابر دیپلماسی رسمی محسوب می‌شد. این فرایند می‌بایست از طریق حوزه‌های ارتباط اجتماعی، رسانه‌ها و فضای

مجازی ایجاد شده و در نهایت، شرایط لازم را برای تهییج افکار عمومی در جهت مقابله با سیاستهای عمومی کشورها و نهادهای رسمی فراهم آورد. (میلسن، ۱۳۸۸، ص ۶۲)

شکل‌گیری انقلاب رنگی نیازمند مقدمات و نیازهای اجتماعی اولیه است. فرایندهای معطوف به فرهنگ‌سازی، هنجارسازی و تهییج گروههای اجتماعی در این رابطه انجام می‌شود. در این دوران، انتظارات اجتماعی فراتر از توان ساختاری ارائه می‌شود. راهبرد انقلابهای رنگی را می‌توان فعال‌سازی فرایند «نافرمانی مدنی» دانست؛ روندی که موجهای اصلی مقابله با سیاستهای رسمی حکومتها را به وجود آورده و از طریق گسترش اعتراضات اجتماعی، مشروعیت نظامهای سیاسی کاهش می‌دهد. به عبارت دیگر؛ در روند انقلابهای رنگی، بهره‌گیری از مشارکت سیاسی به وجود آمده و زمینه برای فرسایش ساختهای حکومتی را فراهم می‌کند. این امر را می‌توان به عنوان «تاکتیک دموکراتیک» برای «تغییر رژیم» و دگرگونی در ساختهای سیاسی کشورهای هدف دانست. (پورسعید، ۱۳۸۷، ص ۱۲۵)

در این مقاله تلاش می‌شود تا اولاً، اهداف و ابزارهای انقلاب رنگی مورد بررسی قرار گیرد. ثانیاً، از این طریق به تحلیل فرایندهایی مبادرت شود که در کشورهای مختلف طی سالهای دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در قالب «انقلابهای رنگی» شکل گرفته است. طبعاً فرایند انقلاب رنگی در هر کشوری متفاوت بوده، اما در تمامی تحولات سیاسی کشورهای مختلف از ابزارها، مفاهیم و ادبیات یکسانی برای تهییج افکار عمومی استفاده شده است. شکل‌گیری انقلاب رنگی نیازمند مقدمات و نیازهای اجتماعی است. فرایندهای معطوف به فرهنگ‌سازی، هنجارسازی و تهییج گروههای اجتماعی در این رابطه انجام می‌شود. در این دوران، انتظارات اجتماعی فراتر از توان ساختاری ارائه می‌شود.

### تکنیکهای انقلاب رنگی

در دوران بعد از جنگ جهانی دوم، مطالبی که درباره تبلیغات، عملیات روانی و انقلابهای اجتماعی توسط تحلیلگران اروپایی ارائه شده بود، بازسازی و تکمیل شد. اصلی‌ترین کتاب دهه ۱۹۵۰ مربوط به رقابتهای آمریکا و اتحاد شوروی در خصوص

تضادهای فرهنگی آمریکا - اروپا بود که با عنوان «فرهنگ جنگ سرد»<sup>۱</sup> منتشر شد (استیل، ۱۳۸۲، ص ۶۵). محور اصلی مطالب این کتاب بر رقابت آمریکا و اتحاد شوروی برای تأثیرگذاری بر محیط پیرامونی قرار دارد. سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا برای کنترل گروههای کمونیستی، مطالب متنوعی در حوزه ارتباطات، کنترل اجتماعی و افکار عمومی منتشر کرده است. برجسته‌ترین این افراد را می‌توان محافظه‌کارانی همانند اروینگ کریستول، جیمز برنهام، سیدنی هوگ و لئونل تریلینگ دانست. هر یک از آنان کتابهایی درباره سازماندهی افکار عمومی در محیط داخلی و در حوزه هدف سیاسی منتشر کرده‌اند. (متقی، ۱۳۸۷، ص ۱۹۶-۱۹۵)

#### الف) سازماندهی افکار عمومی

مطالب منتشر شده توسط این افراد نشان می‌دهد که جابه‌جایی در قدرت از طریق فرایندهایی انجام می‌پذیرد که مبتنی بر تأثیرگذاری بر جامعه، گروههای سیاسی، لایه‌های سازمان‌یافته و نیروهای مستعد برای کنشگری است. گروههای راست‌گرا و مجموعه‌های چپ‌گرا را می‌توان اصلی‌ترین نیروهایی دانست که می‌توانستند از طریق سازماندهی افکار عمومی، به انجام انقلاب اجتماعی مبادرت کنند.

بر این اساس، سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا، راهبرد ایجاد بنیادها و مراکزی را ارائه داد که بتوانند در فعالیتهای ضد کمونیستی مشارکت کرده، ادبیات سیاسی مناسب و مطلوبی را ارائه دهند. این راهبرد در دوران جنگ سرد، علیه گروههای کمونیستی سازماندهی شد؛ در حالی که بعد از جنگ سرد، زمینه برای مقابله با نظامهای سیاسی رادیکال و حکومتهای ضدآمریکایی و در قالب انقلابهای رنگی شکل گرفت. این امر نشان می‌دهد که در روابط آمریکا - اتحاد شوروی، جلوه‌هایی از رقابت سیاسی به موازات توازن راهبردی تا سال ۱۹۸۹ (انقلابهای دموکراتیک در اروپا و فروپاشی دیوار برلین) ادامه داشته است.

1. the Culture of Gold War

### ب) تولید و انتقال پیام سیاسی

در سال ۱۹۴۹، آرتور شلزینگر کتابی را با عنوان «مرکز حیاتی»<sup>۱</sup> منتشر کرد. این کتاب بعداً زیرساخت و شالوده لازم را برای جنبشهای ضد کمونیستی و تحرک گروههای محافظه کار جدید به وجود آورد. هدف از انتشار کتاب آن بود که به کارگزاران امنیت ملی آمریکا هشدار دهد که باید شکل جدیدی از روابط با گروههای اجتماعی را ایجاد کنند. در این روند، لازم است تا انرژی گروههای اجتماعی برای انجام اقدامات رادیکال به کار گرفته نشود؛ زیرا آنان در چنین شرایطی قادر به کسب قدرت برای تسلط بر سازمانهای حکومتی نیستند. بنابر این، آنان باید از الگوهای محتاطانه و روشهای معناداری استفاده کنند که امکان مقابله با آنان را کاهش دهد؛ زیرا کنش سیاسی فقط در شرایط زمانی منحصر به فردی به نتیجه منجر می شود.

در دوران بعد از جنگ جهانی دوم و در شرایطی که رقابتهای دو قطبی در فضای ایدئولوژیهای متعارض تشدید می شد، سازمانهای اطلاعاتی آمریکا بر این اعتقاد بودند که باید از طریق پیشبرد نوسازی و گسترش اندیشه توسعه در جهان سوم، زمینههای تغییر در افکار عمومی را به وجود آورد. برای نیل به این هدف می بایست اسطورههای جدیدی خلق شود و تصور نوینی به وجود آید. این تغییر در حوزه ادبیات، هنر، موسیقی و سینما نیز می تواند انجام گیرد. (همان، ۱۳۸۷، ص ۱۹۸)

تمامی حوزههای یاد شده را می توان اصلی ترین مرکز کنترل فکر و انتقال پیام سیاسی از طریق غیرمستقیم دانست. کاهش یا ارتقای اعتبار نظامهای سیاسی از طریق روشهای غیر مستقیم و ابزارهای غیر سیاسی همانند جشنوارههای موسیقی، فیلم، ادبیات و هنر انجام می گیرد. سازمانهای اطلاعاتی آمریکا توانستند نهادهایی را برای مقابله با مشروعیت سیاسی کشور رقیب از طریق موضوعات غیر سیاسی به کار گیرند.

در دهه ۱۹۵۰، شرایط برای ایجاد مفاهیمی جهت تئوریزه سازی اندیشههای غربی به وجود آمد. در این شرایط، نهادهای فکری - تحلیلی آمریکایی واژههایی را تولید کردند که به موجب آن نمادهای سیاسی متفاوتی را در شوروی و آمریکا در برابر هم قرار

1. The Vital Center

می‌داد. از جمله این واژه‌ها می‌توان به آزادی<sup>۱</sup> در برابر اقتدارگرایی<sup>۲</sup> اشاره داشت. این واژه‌ها می‌توانست جنگ فرهنگی بین نظامهای حکومتی متعارض در افکار عمومی بین‌المللی را به وجود آورد. در این دوران، نویسندگانی همانند جورج اورول و جانکی فلیشمن از طریق تولید ادبیات سیاسی، به مقابله با مبانی سیاسی و ایدئولوژیک کمونیستی اتحاد شوروی مبادرت کردند. (کولای، ۱۳۸۴، ص ۹۳)

در چنین فرایندی، ایالات متحده به عنوان مرکز همگرایی جهانی توصیف شده است؛ مرکزی که قادر است تا گروههای اجتماعی، نژادی، مذهبی و فرهنگی مختلفی را در درون خود بر اساس رهیافتهای دموکراتیک سازماندهی کند. در حالی که اتحاد شوروی صرفاً از الگوهای اقتدارگرا بهره می‌گرفت. این امر به معنای تفاوت‌گذاری محتوایی ساختهای حکومتی بر اساس مفاهیم و واژه‌هایی است که آمریکا و اتحاد شوروی را از یکدیگر متمایز می‌ساخت. در این شرایط، یکی از نویسندگان آمریکایی به نام بن واتبرگ، با انتشار کتابی با عنوان «اولین ملت جهانی» درصدد برآمد تا مطلوبیتهای فرهنگی، اقتصادی و سیاسی آمریکا را برای کسب حقوق ویژه برای هژمونی جهانی تبیین کند. این رویکرد بعداً توسط نئومحافظه‌کارانی مانند نیوت گینگریچ، در دهه ۱۹۹۰ بازسازی شد. گینگریچ بر این اعتقاد است که آمریکا، ملت و جامعه بزرگی است که نیازمند هنجارسازی در سطح بین‌الملل است. این امر منجر به بقای آمریکا در محیط بین‌الملل می‌شود. (متقی، ۱۳۸۷، ص ۳۵)

به این ترتیب محافظه‌کاران را می‌توان خط مقدم تولید اندیشه جدید و الگوهای رفتاری دانست که اولاً، تهدیدهای فرا روی آمریکا را برجسته می‌سازند؛ ثانیاً، زمینه را برای به قدرت رسیدن گروههای افراطی و نیروهایی به وجود می‌آورند که بر ارزشهای سیاسی بنیادین آمریکا همانند دموکراسی، حقوق بشر و مداخلات انسان‌دوستانه تأکید دارند. تمامی مؤلفه‌های یاد شده را می‌توان در اندیشه، ذهنیت و ادراک تیم ریاست جمهوری آمریکا در دوران جورج بوش مورد توجه قرار داد. ادبیات و قالبهای نظری که آنان به وجود آوردند را می‌توان در زمره مفاهیم بنیادین فرهنگ آمریکایی دانست.

1. Freedom
2. Authoritarianism

### ج) سازماندهی جنگ فرهنگی

به کارگیری چنین الگویی بیانگر آن است که در دوران موجود می‌توان از رسانه‌ها و مراکز تحقیقاتی به موازت اقدامات پنهانی برای تأثیرگذاری بر ساختار و نظام سیاسی سایر کشورها استفاده کرد. در این شرایط، هدف مجموعه‌های امنیتی آمریکا را می‌توان نیل به هژمونی فرهنگی دانست. این امر از طریق رسانه‌ها و ابزارهای ارتباطی شکل گرفته و زمینه برای گسترش جنگ فرهنگی در راستای نظام ارزشی و اجتماعی کشورهای هدف را فراهم آورد. (ضیایی‌پور، ۱۳۸۷، ص ۸۹)

انقلابهای رنگی از طریق تهییج لایه‌های اجتماعی بر اساس قالبهای فرهنگی و اجتماعی جهان غرب و آمریکا انجام می‌گیرد. زمانی که شرایط برای انتقال چنین مفاهیمی به کشورهای هدف فراهم باشد و منجر به ادراک اجتماعی جدیدی شود، در آن صورت زمینه‌های تزلزل در مبانی مشروعیت سیاسی این کشورها فراهم می‌شود. با توجه به مؤلفه‌های یاد شده، نقش عوامل مختلف شکل‌دهنده به افکار عمومی را می‌توان در راستای سازماندهی جنگ فرهنگی و همچنین جنگ نرم مورد توجه قرار داد.

### د) تحریف و مهندسی خبر

تاکنون حجم گسترده‌ای از ادبیات سیاسی درباره تکنیکهای انقلاب رنگی ارائه شده است. اما در این رابطه، «تحریف و مهندسی خبر» نقش محوری و مرکزی داشته است. مهندسی خبر به مفهوم آن است که باید شکل‌های جدیدی از واقعیت خبری را تولید کرد. این امر به معنای تغییر و دگرگونی در ساختار معنایی و مفهومی خبر و تحولات اجتماعی است. برای تحقق این امر، روزنامه‌نگاران و اصحاب رسانه نقش مهمی در تبلیغات و تهییج جامعه در راستای مقابله با مفاهیم ارزشی نظام سیاسی به عهده دارند. (عصاریانزاد، ۱۳۸۶، ص ۲۸)

در چنین شرایطی، رسانه‌ها و روزنامه‌نگاران می‌توانند از تکنیک «تحریف اطلاعاتی»<sup>۱</sup> و همچنین «تولید مفاهیم تحریک‌کننده» استفاده کنند. در این ارتباط، شرایط برای هنجارسازی، مقابله هنجاری و تحریف هنجارها از طریق مدیریت ارتباطات در فضای تهییج اجتماعی برای

انقلاب رنگی فراهم می‌شود. این امر توسط استفان دلمر با عنوان «تبلیغات سیاه»<sup>۱</sup> تبیین، تئوریزه و عملیاتی شده است. تبلیغات سیاه به عنوان شکلی از تحریف واقعیت‌های اجتماعی است که هدف آن از بین بردن اعتماد مردم به ساختار حکومتی است. این امر از طریق تبلیغات سیاه، منجر به بازتولید رابطه دشمن‌سازی می‌شود.

در این ارتباط، کسانی که درصدد تحریف خبری می‌باشند، عموماً مبادرت به تولید داستانهای تخیلی و ادبیات تهییج‌کننده کرده تا از این طریق، تضادهای گسترده‌تری را در افکار عمومی جامعه برای مقابله با نظام سیاسی سازماندهی کنند. تحریف اخبار و تولید داستانهای غیر واقعی، بخشی از عملیات روانی آمریکا در کشورهای مختلف محسوب می‌شود.

#### ۵) تبلیغات سیاه و دروغ‌پردازی

در تبیین چگونگی تحریف خبری، مطالب زیادی ارائه شده است؛ به گونه‌ای که راگر موجیلی در کتاب خود با عنوان «براندازی»<sup>۲</sup> که در سال ۱۹۷۱ منتشر کرد، نشان داد که اولاً، «تمامی خبرها، دروغ است»<sup>۳</sup>؛ ثانیاً، تحریف اخبار در زمره «تاکتیکهای کمکی»<sup>۴</sup> در جنگ نرم محسوب می‌شود.

به این ترتیب، تحریف، داستان‌پردازی و تبلیغات سیاه را می‌توان از جمله تکنیکهایی دانست که می‌توانند در افکار عمومی گروه‌های اجتماعی مساعد که در معرض تحریف قرار گرفته‌اند، تأثیرگذار باشند. رابرت کاپلان در سال ۲۰۰۳ و در شماره جولای/آگوست ماهنامه آتلانتیک<sup>۵</sup> این موضوع را مطرح کرد که آمریکا می‌تواند برتری خود را از طریق تحریف و تغییر در مفاهیم تثبیت کند. وی این امر را یکی از مهم‌ترین نظریه‌های شیطانی در نظم نوین جهانی و در روند شکل‌گیری امپراتوری آمریکایی دانسته است. او به صراحت به این موضوع توجه دارد که هر گونه برتری در

1. Black Propaganda
2. Subversion
3. All News Is Lies
4. Auxiliary Tactics
5. The Atlantics Monthly



فضای بی‌نظمی بین‌المللی از طریق بهره‌گیری از اقدامات و فرایندهای مربوط به قدرت غیراخلاقی و همچنین قدرت غیرقانونی<sup>۱</sup> حاصل می‌شود.

#### و) عملیات پنهانی و کنترل غیر محسوس

رابرت کاپلان بر این موضوع تأکید دارد که بهره‌گیری از اقدامات یاد شده، بدون عملیات پنهانی، قدرت نظامی، اقدامات کثیف، کنترل مخفی، شکل‌دهی به افکار عمومی و سایر اقدامات از جمله قتل، امکان‌پذیر نخواهد بود. تمامی اقدامات یاد شده، بر اساس رویکرد کاپلان به عنوان ضرورتی اجتناب‌ناپذیر برای تحقق سلطه آمریکایی از طریق اقدامات سازمان‌یافته سیاسی، اطلاعاتی و امنیتی محسوب می‌شود. لازم به توضیح است که راگر مویلی نیز همانند رابرت کاپلان در زمره نظریه‌پردازانی است که انجام چنین اقداماتی را از طریق سازمانهای غیر حکومتی امکان‌پذیر می‌داند؛ سازمانهایی که نقش پوششی ایفا کرده و از طرف دیگر، قادرند تا به عنوان نشانه‌های کنش در «خط مقدم سازمانی»<sup>۲</sup> نقش مؤثری را برای تغییر در ساختار سیاسی کشورها ایفا کنند.

چنین الگویی را قبلاً افرادی همانند لئون تروتسکی و همچنین مالا پارتی نیز ارائه داده‌اند. آنان را می‌توان تحلیلگرانی دانست که فرایند تأثیرگذاری برای شکست انقلاب را از طریق اقدامات تبلیغاتی و رسانه‌ای امکان‌پذیر می‌دانند. تاریخ انقلابها نشان داده است که رسانه‌ها می‌توانند جنبشهای عمومی را در چارچوب تحرک و اجرای توطئه به وجود آورند. در این شرایط، گروه اقلیت می‌تواند از طریق فعال‌سازی اکثریت خاموش، ساز و کارهای مناسب را برای براندازی تغییر سیاست و انقلابهای رنگی به وجود آورد. (افتخاری، ۱۳۸۷، ص ۱۴۲)

در این ارتباط، افکار عمومی را می‌توان اصلی‌ترین مجمع و مرکز برای براندازی عملی نظام سیاسی دانست. مویلی نشان داده است که این امر از طریق رسانه‌های عمومی امکان‌پذیر است. این رسانه‌ها می‌توانند ایجادکننده «شرایط روان‌پریشی جمعی»<sup>۳</sup>

1. Illegal Power
2. Front Organization
3. Collective Psychosis

باشند. در این شرایط، گروههای اجتماعی به اقدامات شورشی و فراقانونی مبادرت می‌ورزند. روان‌شناسان بر این اعتقادند که شکل‌گیری چنین شرایطی، ناشی از گسترش فضای بی‌اخلاقی و آنومی در جامعه است. در این فضا، اعتماد جامعه نسبت به اقدامات، هنجارها و مشروعیت حکومت کاهش یافته و از هر ابزاری برای مقابله با دشمن بهره می‌گیرند. (عرف، ۱۳۸۷، ص ۱۸)

### ز) سازماندهی و به کارگیری ابزار راهبردی (ارتش سری)

بسیاری از تحلیلگران و راهبردها بر نقش عوامل نظامی در هدایت عملیات پنهانی و تأثیرگذاری بر فرایندهای تغییر سیاسی از طریق کودتا و انقلابهای رنگی تأکید داشته‌اند. این امر در عصر حاضر، از اهمیت بیشتری برخوردار شده است. در این ارتباط، رابرت کاپلان بر چگونگی نقش قدرت نظامی آمریکا در «گسترش دموکراسی»<sup>۱</sup> تأکید دارد. وی بر این اعتقاد است که نه تنها ساختار نظامی، بلکه کارگزاران راهبردی، فراتر از سفرا و دیپلماتهای آمریکایی بر فرایندهای تغییر سیاسی در سایر کشورها واقف بوده و از نفوذ لازم برخوردارند (افتخاری، ۱۳۸۷، ص ۱۴۵). او بر ضرورت کنش و فعال‌سازی بخشهای عملیاتی خاصی که کارگزار تغییر سیاسی و دگرگونی راهبردی هستند، تأکید دارد. «افسران عملیاتی بخش ویژه ارتش آمریکا»<sup>۲</sup> می‌توانند بر بخشهای گارد ریاست جمهوری کشورهای هدف که در آمریکا دوره‌های ویژه را طی کرده‌اند، تأثیرگذار باشند. این افراد از اهرمهای قوی تری برای تأثیرگذاری دیپلماتیک و اجرایی برخوردارند. سابقه چنین فرایندی؛ یعنی بهره‌گیری از ابزارهای نظامی در تغییر سیاسی کشورهای هدف را می‌توان در ادبیات دانیل گانسر مورد توجه قرار داد. وی آثار سیاسی قابل توجهی به جا گذاشته است. گیلیو آندروتی نخست‌وزیر اسبق ایتالیا در آگوست ۱۹۹۰ اعلام داشت که چنین مجموعه‌ای به نام «ارتش سری»<sup>۳</sup> در کشور وی از زمان جنگ دوم

1. Promote Democracy
2. Army Special Operations Officers
3. secret Army

جهانی وجود داشته و به نام «گلادیو»<sup>۱</sup> معروف است. این مجموعه توسط «سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا» و «سازمان اطلاعات برون‌مرزی انگلیس» هدایت شده‌اند. شکل جدیدی از این رفتارها در دوران انقلابهای رنگی به کار گرفته شد. اصلی‌ترین کارویژه آن را می‌توان هماهنگی با بخشهای نظامی و امنیتی غیرآشکار ناتو دانست. (عصاریان‌نژاد، ۱۳۸۶، ص ۲۶)

به این ترتیب، آندروتی این موضوع را مورد تأکید قرار می‌دهد که مجموعه‌های نظامی فراملی در فرایندهای سیاسی ایتالیا در دوران بعد از جنگ دوم جهانی، نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کرده‌اند. شبکه گلادیو نه تنها در ایتالیا، بلکه در تمامی اروپای غربی سازماندهی شده است. این شبکه وظیفه داشته است که اگر اتحاد شوروی یا سایر کشورها مبادرت به اشغال نظامی واحدهای سیاسی عضو ناتو کنند، این نیروها بتوانند با آنان از درون ساختار سیاسی چنین کشورهایی مقابله کنند. (صدوقی، ۱۳۸۷، ص ۸۷)

از سوی دیگر، ارتش سرّی در کشورهای عضو ناتو به این دلیل سازماندهی شده است که بتواند بر نتایج انتخابات سیاسی این کشورها تأثیرگذار باشد؛ شبکه‌ای که می‌تواند حتی حوزه فعالیت خود را در ائتلاف با سازمانهای تروریستی تعریف کند. کشور ایتالیا به این دلیل در معرض اقدامات ارتش سرّی اروپا قرار داشته که حزب کمونیست این کشور از قدرت بیشتری در مقایسه با سایر کشورهای اروپایی برخوردار بوده است.

به عبارت دیگر؛ می‌توان به این جمع‌بندی رسید که ساختار ارتش سرّی با هدفهای سیاسی و امنیتی سازماندهی شده است. این گونه سازمانهای نظامی و امنیتی، فعالیتهای خود را در قالب اقدامات پنهانی برای تأثیرگذاری بر فرایندهای سیاسی در شرایط عادی تنظیم کرده‌اند. از سوی دیگر، ارتش سرّی ناتو می‌تواند زمینه‌های اشغال از درون یا مقابله با اشغال نظامی را فراهم آورد. تمامی شواهد نشان می‌دهد که آمریکایی‌ها در سطح گسترده‌ای برای سازماندهی ارتش سرّی اروپا سرمایه‌گذاری کرده‌اند؛ نیروی نظامی که می‌تواند در فضای فرهنگی، تبلیغاتی، رسانه‌ای و انتخابات تأثیرگذار باشد. علاوه

1. Gladio

بر این سازمان، شاهد تخصیص میلیاردها دلار هزینه برای گروههای دموکرات مسیحی - ایتالیایی توسط آمریکا بوده‌ایم که اعطای چنین مبالغی، با اهداف سیاسی و امنیتی انجام گرفته است.

اسناد منتشر شده توسط دانیل گانسر<sup>۱</sup> نشان می‌دهد که شبکه‌های سازمان‌یافته گلا دیو، در برخی از مواقع به انجام اقدامات و حملات تروریستی نیز برای ترساندن کمونیستها و سایر گروههای رقیب مبادرت کرده‌اند. از سوی دیگر، این گروهها توانسته‌اند بر فضای سیاسی و رسانه‌ای به گونه‌ای تأثیرگذار باشند که گروههای اجتماعی دوران حاضر از نقش آنان به عنوان نیروهای ضدتروریستی حمایت به عمل آورند. این امر نشان می‌دهد که حوزه فعالیت مجموعه‌هایی همانند ارتش سرّی، بهره‌گیری از اقدامات امنیتی برای تأثیرگذاری فرهنگی سیاسی است.

به عبارت دیگر؛ فعال‌سازی چنین مجموعه‌ها و گروههایی را می‌توان بخشی از راهبرد کلان آمریکا در قالب بی‌ثبات‌سازی برای ایجاد ثبات<sup>۲</sup> دانست. در این ارتباط، گانسر بیان می‌دارد که:

«در چارچوب ضرورت‌های امنیتی، نیروهای ویژه نظامی می‌توانند به شهروندان حمله کرده؛ زنان، مردان و کودکان بی‌گناه را بکشند تا اهداف و بازی سیاسی خود را تحقق بخشند. دلیل و توجیه عقلانی آن نیز کاملاً ساده است. آنان بی‌ثباتی کوچکی را ایجاد می‌کنند تا به اهداف و ثبات امنیتی گسترده‌تری نایل شوند. این امر را می‌توان منطق سیاسی مربوط به بمب‌گذاری، ترور و اقدامات خشونت‌آمیز دانست. چنین گروههایی فعالیت‌های خود را به این دلیل سازماندهی می‌کنند که دولتها در تمامی شرایط قادر به کنترل امنیت و مقابله با تهدیدهای احتمالی نخواهند بود».

در دوران معاصر به ویژه بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، نقش چنین گروههایی برای مقابله با حوادث بی‌ثبات‌کننده سیاسی و امنیتی افزایش یافته است. گانسر شواهد و

1. Daniele Ganser  
2. to destabilize in order to stabilize

مدارک زیادی درباره نقش گلا دیو در فرایندهای امنیتی ایتالیا ارائه می‌دهد. بر اساس شواهد، مطالعات و اعتقاد وی، چنین سازمانهایی می‌توانند لایه‌های امنیتی‌ای را به وجود آورند که امکان هر گونه دسیسه، توطئه و اقدام فراقانونی را فراهم می‌سازند.

بین این گروهها با مجموعه‌های چپ‌گرای «بریکارد سرخ» در ایتالیا، رابطه سازمانی برای نیل به اهداف امنیتی شکل گرفته است. از جمله اقدامات این گروهها می‌توان به «طرح آلدومورو» برای پیوند سوسیالیستها و کمونیستها در ایتالیا اشاره کرد. در صورتی که این طرح به نتیجه مؤثر منجر می‌شد، کمونیستها نیز می‌توانستند در حکومت شرکت داشته و به این ترتیب، بر فرایند قدرت سیاسی ایتالیا تأثیرگذار باشند. به همین دلیل بود که آمریکایی‌ها از طریق آدم‌ربایی و قتل آلدومورو، از شکل‌گیری و اجرای این طرح جلوگیری به عمل آوردند. (صدوقی، ۱۳۸۷، ص ۹۱)

این روند در زمان ریاست جمهوری رونالد ریگان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شد. هدف گروههای پنهانی تأثیرگذار در حوزه سیاست کشورهای آمریکای لاتین را می‌توان مقابله با نفوذ اتحاد شوروی دانست. در دوران موجود، گروههای متنوع دیگری شکل گرفتند که ضرورت مقابله با آنان از طریق سازمانهای پنهانی و فرایندهای انقلاب رنگی اجتناب‌ناپذیر است.

«ویلیام واکر» در ژانویه ۱۹۹۹ در رأس هیئت حقیقت‌یاب برای ایفای نقش در موضوع کوزوو مأموریت یافت. وی اسناد جعلی زیادی را در محکومیت بلغراد و در ارتباط با جنگ علیه میلوسوویچ تنظیم کرد؛ در حالی که «مایکل کوزاک» نیز از سال ۲۰۰۱ به عنوان سفیر آمریکا در بلاروس (روسیه سفید) منصوب شد. وی توانست عملیات پنهانی متعددی را در بلاروس طراحی کند و زمینه‌های سقوط «الکساندر لوکاشنکو» رئیس‌جمهور روسیه را در قالب «عملیات لک‌لک سفید»<sup>۱</sup> فراهم آورد. کوزاک در سال ۲۰۰۱ در مصاحبه‌ای با گاردین، فعالیت‌های امنیتی خود در کشورهای نیکاراگوئه، پاناما و روسیه سفید را به عنوان اقدامی در راستای «گسترش دموکراسی»<sup>۲</sup> نامید. (Crocker, 2007, P.85)

1. Operation White Stork
2. Promoting Democracy

### فرایندهای انقلاب رنگی در دوران بعد از جنگ سرد

با توجه به تمامی مؤلفه‌ها و فرایندهای یاد شده در ارتباط با نقش قدرتهای بزرگ به ویژه آمریکا در عملیات پنهانی علیه کشورهای هدف، می‌توان به این جمع‌بندی رسید که در عصر مدرن، سه تکنیک و الگوی رفتاری جایگزین کودتا قلمداد می‌شود. هر یک از این الگوها دارای آثار و پیامدهای امنیتی بر کشورهای هدف می‌باشند. آمریکا اصلی‌ترین محور انقلابهای رنگی در دوران بعد از جنگ سرد محسوب می‌شود. این کشور در واحدهای سیاسی مختلف، روندهای تغییر رژیم را در قالب انقلاب رنگی تجربه کرده است.

اولین ویژگی و تکنیک رفتاری آن است که فعالیتهای امنیتی از طریق سازمانها و نهادهای غیر حکومتی طراحی و هدایت می‌شوند. دومین ویژگی را می‌توان در ارتباط با نقش رسانه‌ها و ابزارهای ارتباطی برای تهییج افکار عمومی دانست. سومین شاخص نیز مربوط به عملیات پنهانی برای اهداف امنیتی است. لازم به توضیح است که تمامی الگوهای یاد شده، در شرایطی از کارآمدی و مطلوبیت برخوردار خواهند بود که نقش هم‌تکمیلی با یکدیگر داشته باشند. اگر کارگزاران عملیات پنهانی و جنگ نرم، تکنیکهای سه‌گانه یاد شده را به گونه‌ای جدا از هم به کار گیرند، هیچ‌گونه آثار و نتیجه‌ای برای کشورهای مداخله‌گر به وجود نمی‌آورند.

### الف) انقلاب رنگی در گرجستان

انقلاب رنگی در گرجستان در نوامبر ۲۰۰۳ اتفاق افتاد. بر اساس فرایندهای انجام گرفته در گرجستان، زمینه برای سرنگونی «ادوارد شوارد نادزه» رئیس‌جمهور این کشور به وجود آمد. تکنیک انقلاب رنگی در گرجستان مبتنی بر گسترش تظاهرات اجتماعی بوده است. گروههای تظاهرکننده، به انتخابات پارلمانی گرجستان اعتراض کرده و در صدد برآمدند تا خواسته‌های خود را از طریق بسیج افکار عمومی به انجام رسانند. گروههای تظاهرکننده در زمان محدودی متراکم شدند و توانستند انگاره‌های جدیدی را در ذهن گروههای اجتماعی به وجود آورند.

انقلاب رنگی در گرجستان را می‌توان تجربه جدید آمریکا برای گسترش حوزه نفوذ خود دانست. به عبارت دیگر؛ گروههای اجتماعی توانستند از طریق تمرکز، نمادسازی و مقابله با نهادهای برگزارکننده انتخابات، زمینه‌های تغییر در نظام سیاسی گرجستان را به وجود آورند. این امر اقدامی علیه جمهوری فدراتیو روسیه محسوب می‌شد؛ زیرا شوارد نادزه دارای گرایشهای سیاسی مشهودی نسبت به روسیه بود. وی هیچ گونه تمایلی به گسترش همکاری‌های امنیتی با آمریکا نداشت. در واقع؛ می‌توان اولین انقلاب رنگی را گامی در جهت مقابله با نفوذ روسیه در گرجستان و سازماندهی ساختار سیاسی جدید در گرجستان دانست.

شبکه‌های خبری در رسانه‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای داشتند. هدف آمریکا را می‌توان تغییر در حکومتهایی دانست که دارای گرایش سیاسی به روسیه بودند. در این دوران، «ایگور ایوانف» وزیر خارجه روسیه نتوانست اقدامات مؤثری برای خروج تفلیس و بلگراد از بحران به انجام رساند؛ در حالی که سفیر آمریکا «ریچارد مایلز» نه تنها توانست انقلاب رنگی را در بلگراد انجام دهد، بلکه آن را در گرجستان نیز تکرار کرد.

شاخص‌ترین نشانه مشابهت انقلاب رنگی گرجستان و یوگسلاوی را می‌توان در «نقش تعیین‌کننده گروههای مقاومت دانش‌آموزی و دانشجویی» دانست. آنان از نهادها و نشانه‌های یکسانی استفاده کردند. مهم‌ترین شاخص آنان یونیزه‌سازی شعارها و نمادها بود. جامعه و نمادها به موازات یکدیگر قطبی شدند و از این طریق، مطالبات اجتماعی به گونه‌ای رادیکالیزه شد که زمینه برای انجام تغییرات بنیادین را ایجاد کرد. در دو کشور یاد شده، شاهد تحریک گروههای سازمان‌یافته اما مستقل در کنش اجتماع بودیم. آنان توانستند شکافهای ساختاری را گسترش دهند. (کولای، ۱۳۸۴، ص ۱۱)

آمریکایی‌ها در گرجستان، هزینه‌های مادی زیادی برای انجام عملیات پنهانی متقبل شدند. علاوه بر این، شبکه‌های تلویزیونی و رسانه‌ای درباره نقش مردم و قیام مردمی علیه حکومت، اقدامات مؤثری برای تهییج مردم به انجام رساندند. آنان توانستند به گونه‌ای تصویرسازی کنند که شرایط لازم برای محوریت «میخائیل ساکا شویلی» در رقابتهای سیاسی را فراهم آورند. زمانی که انتخابات برگزار و تأیید شد، وی همانند دوران حکومت اقتدارگرای استالینیستی، توانست ۹۶٪ آرا را به دست آورد. (عرف، ۱۳۸۷، ص ۱۹)

### ب) انقلاب نارنجی در اوکراین

انقلاب رنگی در اوکراین نیز بر اساس برنامه‌ریزی سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا و رهیافتهای ارائه شده توسط نظریه‌پردازان قدرت نرم در کشورهای مختلف انجام گرفت. این امر، آثار و پیامدهای متنوعی برای نظامهای سیاسی حاشیه‌ای در آسیای مرکزی، قفقاز، اروپای شرقی، حوزه بالتیک و «خارج نزدیک» داشت. «خارج نزدیک» به حوزه جغرافیایی اطلاق می‌شود که منافع جمهوری فدراتیو روسیه را در کشورهایی که قبلاً بخشی از جمهوری‌های تشکیل‌دهنده اتحاد شوروی بودند، در بر می‌گیرد. به همین دلیل، رقابت ژئوپلیتیکی جدیدی بین آمریکا و روسیه در حوزه‌های جغرافیایی خارج نزدیک شکل گرفت. خلأ مشارکت سیاسی در این کشورها، زمینه فعال‌سازی موجهای انقلاب اجتماعی را در فرایند انقلابهای رنگی به وجود آورد.

فرایندی که منجر به گسترش انقلاب اجتماعی در اوکراین شد و به نام انقلاب نارنجی معروف است، در شرایطی آغاز شد که همانند گرجستان، انتخابات سیاسی در این کشور برگزار شده و گروههای اجتماعی نسبت به نتایج انتخابات اعتراض کردند. آنان بر این اعتقاد بودند که انتخابات با تقلب همراه بوده است. این امر نشان می‌دهد که در فضای انتخاباتی، گروههای اجتماعی در شرایط بسیج قرار گرفته و از سوی دیگر، زمینه‌های لازم برای گسترش بحران فراهم خواهد شد. در چنین شرایطی، گروههای اجتماعی بسیج شده، با اعتقاد به اینکه انتخابات در شرایط آزاد برگزار نشده و جلوه‌هایی از تقلب در آن مشاهده شده، مبادرت به انجام اقداماتی می‌کنند که به موجب آن، تقاضای اجتماعی به مطالبه سیاسی تبدیل شده و در این فرایند، زمینه برای تغییر حکومت فراهم می‌شود. (Demes and Fobrig, 2007, P.89-90)

لازم به توضیح است که اوکراین دارای نقش ژئوپلیتیکی ویژه‌ای در روابط سیاسی و راهبردی غرب و شرق بوده است. این کشور را می‌توان به عنوان پل ژئوپلیتیکی در رقابتهای دوران گذشته دانست. انقلاب نارنجی در اوکراین نه تنها منجر به تغییر در حکومت این کشور شد، بلکه می‌توان نشانه‌هایی از جابه‌جایی قدرت ژئوپلیتیکی را نیز مورد ملاحظه قرار دارد. پس از انقلاب نارنجی در اوکراین، زمینه‌های الحاق این کشور به پیمان ناتو و اتحادیه اروپا نیز به وجود آمد.



بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد که اوکراین یکی از اولین و اصلی‌ترین فدراسیونهای تشکیل‌دهنده امپراتوری روسیه محسوب می‌شد؛ اما در سال ۲۰۰۴ در چارچوب انقلاب نارنجی، این کشور در نقطه مقابل انتظارات و اهداف سیاسی روسیه واقع شد. در حالی که شهروندان اوکراینی، تجربه تاریخی طولانی در زندگی با روسیه را داشته‌اند، اما در دوران بعد از جنگ سرد، آنان نقش سیاسی و ژئوپلیتیکی کاملاً متفاوتی را ایفا کردند. اگر چه در انتخابات اوایل سال ۲۰۱۰ روندهای معکوس در مقابله با انقلاب نارنجی شکل گرفت و گروههای روسیه‌محور در انتخابات پیروز شدند، اما آمریکا توانست بر روندهای انقلاب نارنجی اوکراین در سال ۲۰۰۴ تأثیرگذار باشد.

حوادث اوکراین در ژوئن سال ۲۰۰۴ شکل گرفت. کشورهای غربی در انقلاب رنگی اوکراین نیز توانستند از سه ابزار و تاکتیک تکراری گذشته؛ یعنی فعال‌سازی سازمانهای غیر حکومتی، گسترش موجهای رسانهای و عملیات پنهان امنیتی استفاده کنند. لازم به توضیح است که بازخوانی انقلابهای رنگی نیز در چارچوب مقاومت جامعه و بازتولید روشهای مقاومت در محیط بین‌المللی انجام گرفته است. این امر دارای پیامدهای برگشت‌پذیر در روند انقلابهای رنگی در اوکراین و قرقیزستان شده است.

در این ارتباط، سازمانهای غیر حکومتی، نقش تعیین‌کننده‌ای در کاهش مشروعیت حکومت در روند انتخابات ایفا کردند. آنان قبل از اینکه انتخابات انجام پذیرد، مشروعیت حکومت را مورد تردید قرار دادند. گروههای مخالف از وقوع تقلب گسترده حکومت خبر داده و به این ترتیب، زمینه برای تحریک افکار عمومی و گسترش نقش گروههای مخالف به وجود آمد.

در این شرایط، «ویکتور یوشیچنکو» نقش ویژه‌ای پیدا کرد و تبدیل به یکی از چهره‌های کاریزماتیک عرصه سیاست شد. در این دوران، داستانهای مضحک و خنده‌داری توسط رسانه‌های غربی ارائه شد. از جمله این داستانها می‌توان به ماجرای مسموم کردن یوشیچنکو اشاره کرد. (Ibid, P.85)

تبلیغات رسانهای به موازات فعالیتهای اجتماعی غیر محسوس «گروه حقوق بشر هلسینکی» انجام گرفت و زمینه‌های نمادسازی در قالب انقلاب نارنجی در اوکراین را به

وجود آورد. در این ارتباط، سرویسهای اطلاعاتی و امنیتی کشورهای غربی، نقش گسترده‌ای ایفا کردند. آنان توانستند اقدامات K.G.B در اوکراین را خنثی کنند. در این فرایند، نیروهای سازمان‌یافته امنیتی جدیدی فعالیت کرده و اقدامات گروههای عملیات پنهانی در اوکراین با انجام اقدامات نظامی از جمله ترور، فضای سیاسی جدیدی را در این کشور به وجود آوردند. (Ibid, P.25)

شاخصهای روان‌شناختی مردم در اوکراین مشابه گرجستان و یوگسلاوی بود. در این کشور نیز موضوع اصلی، اعتراض به فرایند انتخابات بود. این امر بیانگر آن است که رفتار امنیتی آمریکا در قبال «منازعه غیرخشونت‌آمیز» از اهمیت ویژه‌ای برای جابه‌جایی قدرت برخوردار شده است. این مسئله بر مبنای پیوند قدرت نرم و سخت آمریکا انجام گرفت.

قدرت نرم را می‌توان در چارچوب رقابتهای اجتماعی شهروندان برای تغییرات دموکراتیک دانست؛ در حالی که اقدامات سخت از طریق عملیات پنهانی انجام گرفته است. گروههای اجتماعی سازمان‌یافته، به همراه نیروهای شورشی، در چنین وضعیتی نقش سرنوشت‌سازی ایفا کردند. آنان در فضای تهییج اجتماعی و سیاسی قرار گرفتند. زمانی که جامعه تهییج شود، قادر است تغییرات سیاسی را برای جابه‌جایی قدرت به انجام رساند. این امر در راستای موجهای سیاست جهانی برای جابه‌جایی در قدرت سیاسی انجام گرفت.

شواهد نشان می‌دهد که در فرایند تغییر سیاسی، کشورها نیازمند به کارگیری الگوهای برای انتقال و تغییر در ماهیت قدرت از قدرت سخت به «قدرت بازتولید هنجارها و نشانه‌ها» هستند که این امر توسط سازمانها و شبکه‌های بین‌المللی انجام می‌پذیرد؛ سازمانهایی که قادرند از طریق رسانه‌ها و اقدامات امنیتی پنهان، بر فرایندهای سیاسی و راهبردی کشورها در چارچوب انقلاب رنگی تأثیرگذار باشند.

### ج) انقلاب سدر لبنان

انقلاب سدر لبنان را می‌توان ادامه تظاهرات گروههای اجتماعی این کشور در مقابله با سوریه و حزب‌الله بعد از فشار آمریکا برای خروج نیروهای سوریه از لبنان دانست. به طور

کلی، حضور نیروهای نظامی کشورهای مختلف در مناطق اشغالی می‌تواند احساسات ملی‌گرایی را تشدید کرده و موجهای مقابله با چنین جریاناتی را به وجود آورد. بعد از ترور رفیق حریری، شاهد تظاهرات گسترده‌ای در بیروت بودیم که آن را «انقلاب سدر» می‌نامند. در این فرایند، گروههای سیاسی و اجتماعی مخالف نیز واکنش نشان دادند. (Luke, 2007, P.152-153)

زمانی که گروههای اجتماعی درصدد گسترش تظاهرات خود علیه سوریه برآمدند؛ گروههای طرفدار حزب‌الله به عنوان اصلی‌ترین حزب سیاسی لبنان، با گروههای تظاهرکننده مخالفت کردند. حزب‌الله مبادرت به تظاهرات آرام کرد و شعارهایی در حمایت از سوریه را منتشر می‌کرد. واکنش اجتماعی حزب‌الله که به گونه‌ای مسالمت‌آمیز انجام گرفت، منجر به تغییر در فضای سیاسی و انقلاب اجتماعی شد. اگر چه چنین موجی نتوانست تأثیر سریع و قطعی در ارتباط با جریانات سیاسی لبنان به جا گذارد، اما آثار و پیامد آن، زمینه‌های جدایی جناحهای سیاسی در لبنان را در قالب «گروه ۷ مارس» و همچنین «گروه ۱۴ مارس» به وجود آورد.

هویت این گروهها، بر اساس نوع نگرش آنان نسبت به سوریه و ایران شکل گرفته است. به این ترتیب، انقلاب سدر در لبنان به دلیل واکنش مسالمت‌آمیز گروههای رقیب، کارکرد و مطلوبیت خود را از دست داد. پیروزی حزب‌الله در جنگ ۳۳ روزه در سال ۲۰۰۶، موقعیت این مجموعه را ارتقا داده و در نتیجه، امکان موفقیت هر گونه انقلاب رنگی در این کشور را به حداقل رسانده است.

#### د) انقلاب گل لاله در قرقیزستان

بعد از آنکه موجهای اجتماعی در اوکراین و گرجستان به پیروزی رسید، تمامی تحلیلگران موضوعات امنیت منطقه‌ای به این جمع‌بندی رسیدند که مشابه چنین تحولاتی در آسیای مرکزی، قفقاز و اروپای شرقی نیز شکل خواهد گرفت. بر اساس چنین رهیافتی بود که نهادهای آمریکایی، ساختهای قدرت سیاسی خود را برای کنترل موجهای اجتماعی آماده کردند. «عسگر آقایف» رئیس جمهور قرقیزستان تحت تأثیر

سنت‌های روسی دارای رویکرد اقتدارگرا بود و بر این اساس مورد انتقاد گروه‌های رقیب داخلی قرار داشت. (Nye, 2007, P.249)

برخی از گروه‌های رقیب که دارای رویکرد دموکراتیک و غرب‌گرا بوده و با مجموعه‌های غربی به ویژه دیپلمات‌های آمریکایی ارتباط داشتند، حمایت آنان را در روند انقلاب رنگی به دست آوردند. به عبارت دیگر؛ فرایندهای جدید در قرقیزستان مبتنی بر نقش آفرینی کارگزاران اطلاعاتی و امنیتی بود که از یک سو نخبگان سیاسی را علیه نظام موجود بسیج می‌کردند و از سوی دیگر زمینه تحرک گروه‌های اجتماعی را نیز به وجود می‌آوردند. در این روند، زمینه برای شکل‌گیری تحولات سریع سیاسی در قرقیزستان ایجاد شد.

«انقلاب گل لاله» در قرقیزستان مربوط به حوادث ۲۴ مارس ۲۰۰۵ است. در این مقطع زمانی، گروه‌های اجتماعی‌ای که نسبت به سیاست‌های آقایف مخالف بودند، ضمن انجام اعتراض خیابانی، به طرف کاخ ریاست جمهوری تظاهرات کرده و به این ترتیب، زمینه‌های تغییر در نظام سیاسی و نخبگان حکومتی قرقیزستان را به وجود آوردند.

عده‌ای بر این اعتقادند که انقلاب رنگی در قرقیزستان را باید «انقلاب لیمویی» دانست. آنان علت چنین موضوعی را در فرایند تحول سیاسی قرقیزستان می‌دانند؛ زیرا از یک سو گروه‌های اجتماعی، کنش سیاسی خود را بدون هر گونه تغییر ذهنی و ادراکی به انجام رساندند و از سویی، زمینه برای تصمیم‌گیری و مشارکت نخبگان، نقش تعیین‌کننده‌تری در مقیاس کنش گروه‌های اجتماعی داشته است.

این امر نشان می‌دهد که به هر میزان تغییر اجتماعی بر اساس کنش فراگیر گروه‌های عمومی جامعه به انجام رسد، انقلاب رنگی از رنگ و جلای بیشتری برخوردار می‌شود. به همین دلیل است که انقلاب اجتماعی قرقیزستان را برخی «انقلاب گل لاله» و برخی دیگر «انقلاب لیمویی» می‌نامند. معیار تفاوت آنان بر اساس میزان مشارکت ذهنی و عینی گروه‌های اجتماعی در تحولات سیاسی است. (Fraser, 2005, P.91-92)

## ۵) انقلاب رنگی در ازبکستان

انقلاب رنگی ازبکستان در واکنش به اقدامات دولت در روند محدودسازی قدرت نهادهای سیاسی و اجتماعی به نفع گروههای حاکم انجام گرفت. در این رابطه، گروههای مسلح توانستند ساختمانهای حکومتی را به محاصره در آورند. از سوی دیگر، زندانیان نیز در روزهای ۱۲ و ۱۳ ماه می ۲۰۰۵ مبادرت به گروگان‌گیری در زندان کرده و تعدادی از پلیسها را به گروگان گرفتند. این اتفاق در شهر «اندیجان» که در منطقه مرزی با قرقیزستان قرار دارد، رخ داد.

نیروهای پلیس و ارتش نسبت به اقدام انجام‌شده واکنش نشان داده و مبادرت به محاصره زندان اندیجان و همچنین محاصره شورشیانی کردند که درصدد تسخیر ساختمانهای حکومتی بودند. در چنین شرایطی، زمینه برای مذاکره با شورشیان فراهم شد. مذاکره با گروههای معترض منجر به افزایش مرحله‌ای انتظارات و تقاضاهای آنان شد.

حکومت با تقاضای گروههای اجتماعی و مجموعه‌هایی که مبادرت به شورش مسلحانه کرده بودند، موافقت نکرد. حکومت برای کنترل ازدحام و شورش، دستور تیراندازی را صادر کرد که در نتیجه اقدام پلیس، ۱۶۰ نفر از مردم به همراه ۳۰ تن از اعضای پلیس و ارتش کشته شدند.

مطبوعات غربی به سرعت نسبت به حوادث شکل گرفته واکنش نشان دادند. آنان واژه «مردم بی‌پناه» را به کار گرفته و حکومت را عامل اصلی به کارگیری خشونت علیه نیروهای اجتماعی دانستند. به عبارت دیگر؛ رسانه‌های غربی در بازنمایی خاطره شورش و کشتار گروههای اجتماعی توسط پلیس، واکنش نشان دادند. آنان تلاش داشتند تا از این طریق، احساسات عمومی و افکار جامعه را کنترل کنند.

بعد از آنکه رسانه‌های غربی نسبت به اقدامات پلیس واکنش نشان داده و افکار عمومی جامعه را تهییج کردند، بار دیگر زمینه برای حضور و واکنش مردم نسبت به اقدامات حکومت به وجود آمد. آنان اسطوره‌های جدیدی را برای تهییج افکار عمومی خلق کردند. در واقع؛ می‌توان شرایطی را مورد ملاحظه قرار داد که به موجب آن تمامی

گروه‌های اجتماعی چپ و راست درصدد مقابله با جریان‌ات مسلط حکومتی برآمدند و اقدام حکومت را برای سرکوب گروه‌های اجتماعی مورد انتقاد قرار دادند. (Ibid, P.80)

از جمله روزنامه‌هایی که موجهای اجتماعی ازبکستان را کنترل می‌کردند، می‌توان به تایمز لندن و همچنین دیلی تلگراف اشاره کرد. آنان اقدامات جامعه ازبکستان را در مقیاس انقلاب‌های بزرگ اجتماعی مورد تجلیل قرار دادند. فیلم «انقلاب بولشویک» ساخته آیزنشتاین به عنوان نماد انقلابی‌گری جامعه مورد ستایش قرار گرفت.

در این فیلم، از موضوعی به نام قدرت مردم استفاده شد. این واژه در راستای تهییج گروه‌های اجتماعی برای مقابله با نهادهای حکومتی محسوب می‌شد. نشریات غربی در این دوران توانستند از طریق تولید استعاره، مجاز و تصاویر استعاری، زمینه‌های لازم را برای تهییج جامعه فراهم آورند. گروه‌های اجتماعی نیز به گونه قابل توجهی تحت تأثیر حوادث ماه مارس قرقیزستان قرار گرفتند. موج انقلاب رنگی پس از دو ماه از قرقیزستان (که در ۲۴ مارس ۲۰۰۵ شکل گرفته بود) به ازبکستان منتقل شد و انگاره‌های انقلاب اجتماعی نیز از طریق همانندسازی کنش گروه‌های عمومی مردم و مجموعه‌های سیاسی از قرقیزستان به ازبکستان انتقال پیدا کرد. (صدوقی، ۱۳۸۷، ص ۹۴)

نکته آموزنده از انقلاب ازبکستان آن است که نقش مردم و گروه‌های اجتماعی در فرایندهای سیاسی مربوط به انقلاب‌های رنگی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. به طور کلی، انقلاب‌های رنگی، ماهیتی جامعه‌محور دارند. بدین صورت که گروه‌های اجتماعی در فضای بسیج عمومی قرار می‌گیرند و واکنش آنان ماهیت خودانگیخته و بدون برنامه دارد. به عبارت دیگر؛ گروه‌های اجتماعی خودجوش که از برانگیختگی و هیجان در کنش سیاسی خود بهره می‌گیرند، قادر خواهند بود تا بر ساختهای قدرت غلبه کنند. میزان موفقیت گروه‌های اجتماعی خود انگیخته، بستگی به چگونگی سازماندهی آنان دارد؛ به هر میزان که از سازماندهی گسترده‌تری برخوردار باشند و بتوانند سوژه‌های مناسب‌تری را برای رسانه‌های بین‌المللی تولید کنند، قادر خواهند بود تا شبکه‌های فرا ملی را ایجاد نمایند.

## و) تاکتیک‌های انقلاب رنگی در صربستان

سقوط حکومت میلوسوویچ را نمی‌توان اولین اقدام کشورهای جهان غرب برای براندازی سیاسی دانست. این امر در دورانهای تاریخی مختلف و علیه حکومت‌هایی که با منافع آمریکا در تعارض بوده‌اند، شکل گرفته است. برای بررسی دقیق‌تر روند براندازی میلوسوویچ در اکتبر ۲۰۰۰، لازم است تا فرایندهای امنیتی در منطقه از دهه ۱۹۹۰ مورد بررسی قرار گیرد.

سرنگونی نظام حکومتی «سالی بریشا»<sup>۱</sup> رئیس‌جمهور آلبانی در سال ۱۹۹۷ انجام گرفت. از سوی دیگر، در سال ۱۹۹۸ نیز حکومت «ولادیمیر مکیار» در اسلواکی بر اساس فرایندهای سیاسی و امنیتی غرب سرنگون شد. در زمان سقوط حکومت آلبانی، شاهد تهییج افکار عمومی و شورشهای اجتماعی گروههای خودانگیخته بودیم که توسط رسانه‌ها و عملیات پنهانی جهان غرب تهییج شده بودند. در این دوران، نهادهای بین‌المللی به ویژه «سازمان امنیت و همکاری اروپا» (OSCE) به عنوان ناظر انتخاباتی ایفای نقش کردند. آنان فرایند تغییر سیاسی در چارچوب انقلاب رنگی را تسهیل کردند. چگونگی سرنگونی حکومت میلوسوویچ با تغییر سیاسی در کشورهای آلبانی و اسلواکی کاملاً متفاوت است. علت آن را می‌توان در شخصیت و چگونگی کنش میلوسوویچ دانست. وی در رفتار سیاسی خود تلاش می‌کرد تا از «قدرت مردم»<sup>۲</sup> برای مقابله با غرب استفاده کند. به همین دلیل، روند تغییر رژیم علیه میلوسوویچ ماهیت نافرجام پیدا کرد.

روزنامه‌نگاران و گزارشگران غربی نقش زیادی در تهییج افکار عمومی علیه میلوسوویچ داشتند. همچنین شاهد فعالیت سرویسهای پنهانی به ویژه سازمانهای اطلاعاتی و امنیتی آمریکا و انگلیس علیه دولت میلوسوویچ بوده‌ایم. لذا حکومت وی از طریق رسانه‌ها سرنگون نشد، بلکه عملیات پنهانی و یگانهای نظامی آمریکا - انگلیس در این ارتباط نقش اساسی ایفا کردند.

1. Sali Berisha
2. People Power

در عملیات علیه دولت یوگسلاوی، افسران سازمان اطلاعاتی انگلیس موسوم به MI6 در «بریتینا» منابعی را در حوزه‌های نظامی و اطلاعاتی کشور یاد شده هدایت کردند. از سوی دیگر، آمریکایی‌ها نیز از طریق سرویس اطلاعات نیروی دریایی خود توانستند منابعی را برای کسب اطلاعات از پلیس امنیتی یوگسلاوی به دست آورند. در این شرایط، وزارت دفاع انگلیس و آمریکا راهبرد برکناری و خروج وی از قدرت را پیگیری کردند. (کولبی، ۱۳۸۴، ص ۵۹)

میلسوویچ بر این امر واقف بود که پیگیری چنین امری بدون موافقت روسیه امکان‌پذیر نبود. اتاق کار میلسوویچ توسط سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا و انگلیس شنود می‌شد؛ به همان گونه‌ای که فعالیت اعضای نمایندگی آمریکا در یوگسلاوی توسط پلیس امنیتی بلگراد کنترل می‌شدند. میلسوویچ از یک سو مبادرت به کنترل فعالیت‌های اطلاعاتی سرویس‌های خارجی کرد و از سوی دیگر، محدودیت‌هایی را برای فعالیت روزنامه‌نگاران انگلیسی به وجود آورد. اما در عین حال، منابع اطلاعاتی و عملیات پنهانی آمریکا - انگلیس توانستند زمینه‌های سقوط میلسوویچ از قدرت را فراهم آورند.

راهبرد براندازی حکومت بلگراد مربوط به سال ۱۹۹۸ است. این راهبرد توسط سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا و بر اساس سازماندهی گروه‌های پنهانی در کوزوو انجام گرفت. میلسوویچ به دیپلمات‌های ساکن در کوزوو اجازه داد تا گزارش‌هایی از شرایط عمومی این منطقه تهیه کنند. حتی برخی از هیئت‌های دیپلماتیک و امنیتی انگلیس و آمریکا نیز توانستند فعالیت‌های امنیتی خود را به گونه‌ای موقتی گسترش دهند. (براندازی نرم در کشورهای هدف، ۱۳۸۶، ص ۹۴)

این امر از طریق ترکیب فعالیت نیروهای اطلاعات نظامی و دیپلماتیک انجام پذیرفت. نتیجه اولیه و فوری چنین اقداماتی، آماده‌سازی عملیات جنگی علیه دولت کوزوو بود. در این ارتباط، سازمان همکاری و امنیت اروپا به گونه‌ای غیر رسمی با اهداف و مقاصد اطلاعاتی - امنیتی سازمان اطلاعات آمریکا (CIA) همکاری داشت. گروه‌های جاسوسی آمریکا و انگلیس در تمامی سطوح، فعالیت‌های خود را گسترش دادند. آنان از تجهیزات خود برای شناسایی اهداف نظامی و امنیتی بهره گرفتند. زمانی که اهداف مورد



نظر طراحی و مشخص شد، زمینه برای عملیات نظامی ناتو علیه مواضع امنیتی و راهبردی دولت میلوسوویچ به وجود آمد.

مسئول هماهنگی فعالیتهای اطلاعاتی - امنیتی آمریکا در بلغراد، «ویلیام واکر» بود. وی فردی بود که قبلاً زمینه‌های برکناری نوریگا در پاناما را فراهم آورده و در شرایطی که سفیر آمریکا در السالوادور بود، مبادرت به سازماندهی «جوخه‌های مرگ»<sup>۱</sup> توسط حکومت کرد. جوخه‌های مرگ علیه گروههای مارکسیستی فعالیت می‌کردند. شواهد زیادی وجود دارد که «واکر» از تجارب امنیتی خود در آمریکای مرکزی برای تغییر سیاسی در بلغراد بهره گرفته است. به همین دلیل برخی از گروههای تندروی دولت میلوسوویچ قبل از عملیات نظامی توسط شبکه‌های امنیتی آمریکا کشته شدند.

نقش واکر در عملیات امنیتی یاد شده، بسیار تعیین‌کننده بود. وی توانست زمینه‌های اجتماعی و امنیتی لازم را برای حمله نظامی علیه میلوسوویچ را از دسامبر ۱۹۹۸ تا بهار ۱۹۹۹ فراهم آورد. این امر از طریق انجام قتل‌های سیاسی امکان‌پذیر شد. مادلین آلبرایت زمانی که عملیات امنیتی آمریکا انجام می‌گرفت، اظهار داشت که: «بهار در راه است». این امر به مفهوم آن بود که شکل جدیدی از اقدامات سرنوشت‌ساز در حال وقوع بوده است.

زمانی که جنگ علیه میلوسوویچ آغاز شد، شدت بمباران هوایی بلغراد به گونه‌ای بود که امکان تغییر سیاسی در یوگسلاوی را اجتناب‌ناپذیر می‌ساخت. پیروزی آمریکا در یوگسلاوی تحت تأثیر هزینه‌های مالی گسترده، ابزارهای تکنیکی دقیق، حمایت راهبردی از یگان‌های عملیاتی و قابلیت لجستیک آمریکا برای پشتیبانی از نیروهای نظامی و همچنین گروه‌های مخالف میلوسوویچ بوده است؛ گروه‌هایی که به عنوان «اپوزیسیون دموکراتیک» فعالیتهای خود را در قالب سازمانهای غیر دولتی در صربستان به انجام می‌رساندند. از سوی دیگر، آمریکایی‌ها در چنین دورانی توانستند فعالیتهای اطلاعاتی و امنیتی خود را توسط نهادهایی همانند «انستیتوی جمهوری‌خواهان بین‌المللی» که شعبه‌ای از «بنیاد ملی برای دموکراسی» (NED) محسوب می‌شد، پیگیری کنند. (نبرد در عرصه اطلاعات، ۱۳۸۷، ص ۱۴۵)

## 1. Death Squads

این سازمانها فعالیتهای خود را برای براندازی میلوسوویچ در مجارستان متمرکز کردند. بعد از آن برای گسترش همکاریها با منابع داخلی به یوگسلاوی نیز وارد شدند. این گروهها دارای رویکرد و فعالیتهای ایدئولوژیک - امنیتی بودند. محور اصلی فعالیتهای سازمانی و آشکار آنان را می توان تلاش برای گسترش دموکراسی، ارتقای حقوق شهروندی و همچنین پیگیری اهداف انسان دوستانه دانست.

برای تحقق اهداف امنیتی آمریکا، چنین سازمانهایی فعالیت خود را گسترش داده و هزینه های مالی زیادی را متقبل شدند. از این طریق، طیف گسترده ای از گروههای اجتماعی و لایه های روشنفکری یوگسلاوی جذب چنین مجموعه هایی شدند. این سازمانها توانستند اهداف و مأموریتهای خود را با نیروهای عملیاتی ناتو در جنگ علیه بلگراد هماهنگ کنند.

در چنین فرایندی، گروههای مطبوعاتی، رسانه ای در شبکه های رادیویی نیز توانستند افکار عمومی علیه دولت میلوسوویچ را سازماندهی کنند. این گونه فعالیتهای رسانه ای بر اساس حمایتهای مالی آمریکا به ویژه «بنیاد سوروس» انجام پذیرفت. «جورج سوروس» در هدایت گروههای مطبوعاتی و رسانه ای در یوگسلاوی (سال ۱۹۹۹) و همچنین در گرجستان (سالهای ۴-۲۰۰۳) نقش قطعی و تعیین کننده ای ایفا کرده است. به موازات مجموعه های رسانه ای، گروههای اطلاعاتی و امنیتی نیز به فعالیتهای پنهانی در یوگسلاوی مبادرت کردند.

در چنین شرایطی، دولت آمریکا حمایت خود را از «کوستانیکا» به عنوان محور هماهنگ کننده گروههای مخالف به انجام رساند. وی می توانست افکار عمومی را به خود جلب کند. لازم به توضیح است که نامبرده قبل از گسترش تضادهای آمریکا - میلوسوویچ، فرد ناشناخته ای بود. بحران امنیتی، روندهای سیاسی نوظهور و همچنین ضرورت حمایت از کارگزار مورد اعتماد، زمینه های حمایت همه جانبه از کوستانیکا را به وجود آورد. (همان، ص ۹۹)

زمانی که دولت میلوسوویچ سرنگون شد، گام دیگری در راستای راهبرد امنیتی آمریکا برداشته شد. در این زمان، طراحی امنیتی آمریکا به دقت انجام گرفته بود. این امر

زمینه‌های تغییر سیاسی در یوگسلاوی در روند انتخابات ریاست جمهوری را به وجود آورد. رسانه‌های غربی در روند حمایت از کوستانیکا و تهییج جامعه برای اعطای رأی به وی، تلاش بسیار زیادی کردند. در واقع؛ می‌توان فعالیت‌های سیاسی و انتخاباتی را گام دیگری از عملیات پنهانی جهان غرب در یوگسلاوی و حمایت جامعه از کوستانیکا را شکل دیگری از انقلاب رنگی دانست که در ۱۵ اکتبر ۲۰۰۰ انجام گرفت.

علاوه بر رسانه‌های غربی می‌توان شکل‌های دیگری از حمایت نیروهای سازمان‌یافته اجتماعی را از کوستانیکا مورد ملاحظه قرار داد. در این ارتباط، شاهد اعزام نیروهای کمکی، تیم‌های عملیاتی برخوردار از قدرت رزمی و همچنین تسلیحات برای تسخیر پارلمان یوگسلاوی در بلگراد هستیم. در این فرایند، اقداماتی فراتر از کودتا انجام گرفت. انقلاب اجتماعی از طریق تهییج افکار عمومی و به جریان انداختن موج نیروهای اجتماعی علیه میلوسوویچ و در حمایت از نامزد جدید آمریکا شکل گرفت. (افتخاری، ۱۳۸۷، ص ۱۴۶-۱۴۵)

### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

انقلاب‌های رنگی بر اساس نظریه‌های مختلف مورد بررسی قرار گرفته‌اند. برخی آن را بر اساس «نظریه توطئه» ارزیابی می‌کنند. اما واقعیت آن است که در عرصه سیاست و امنیت، توطئه قدرتهای بزرگ، حقیقتی انکارناپذیر محسوب می‌شود. در این ارتباط ایالات متحده آمریکا چنین اقداماتی را در راستای اهدافی به اصطلاح «ارتقای دموکراسی»<sup>[۱]</sup> به انجام می‌رساند که بخشی از راهبرد امنیت ملی آن محسوب می‌شود. کشورهای اروپایی نیز در دوران بعد از جنگ سرد از چنین الگو و فرایندی برای تأمین اهداف راهبردی خود بهره گرفته‌اند.

در روند تحقق چنین اهدافی، نهادها و سازمان‌های مختلفی ایفای نقش کرده‌اند. از جمله این سازمانها می‌توان به: وزارت امور خارجه آمریکا، سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا، مؤسسات حکومتی غیر رسمی، نهادهای تحقیقاتی همانند «بنیاد ملی آمریکا برای دموکراسی»<sup>۱</sup> و نهادهای مالی و تحقیقاتی غیر حکومتی همانند «بنیاد کارنگی برای صلح

1. National Endowment for Democracy

بین‌المللی»<sup>۱</sup> اشاره کرد. به موازات چنین مجموعه‌هایی، رسانه‌های آمریکایی نیز تلاش می‌کنند تا هر اقدامی را برای بی‌ثبات‌سازی کشورهای هدف در راستای تلاش برای ارتقای دموکراسی! تئوریزه کنند.

بررسی انقلابهای رنگی در کشورهای گرجستان، اوکراین، لبنان، قرقیزستان، ازبکستان، یوگسلاوی، روسیه سفید، آلبانی و اسلواکی نشان می‌دهد که تا کنون انقلابهای رنگی در مناطقی به موفقیت منجر شده است که در حوزه نفوذ روسیه قرار داشته‌اند. تمامی این تحولات سیاسی نشان می‌دهد که قدرتهای بزرگ در آن نقش آفرین بوده‌اند. در بسیاری از مواقع، آنان توانسته‌اند از قدرت نظامی و امنیتی خود به عنوان «چاشنی سیاسی»<sup>۲</sup> استفاده کنند. بنابر این، در انقلابهای رنگی انجام گرفته، «خشونت» به عنوان یکی از شاخصهای اجتناب‌ناپذیر تلقی می‌شود. (کولایی، ۱۳۸۴، ص ۱۲۴-۱۲۳)

در چنین فرایندی، ایالات متحده آمریکا نقش محوری برای کنش سیاسی در سایر کشورها ایفا کرده است. البته سرویسهای اطلاعاتی انگلیس نیز در چنین فرایندی، نقش مداخله‌گرایانه داشته‌اند. هدف اصلی آنان را می‌توان سازماندهی نیروهای سیاسی برای نیل به انقلاب اجتماعی دانست. نتیجه چنین فرایندی در تمامی کشورهای یاد شده، تغییر رژیم بوده است.

تمامی شواهد مربوط به ارزیابی انقلابهای رنگی، بیانگر جلوه‌هایی از کنشگری و تأثیرگذاری جهان غرب است. تاریخ سیاسی کشورها به ویژه قدرتهای بزرگ، مبتنی بر مداخله‌گرایی بوده است. این امر در قرن ۱۹ از طریق به کارگیری نیروی نظامی حاصل می‌شد. در قرن ۲۰، قدرتهای بزرگ توانستند اهداف خود را از طریق کودتای نظامی پیگیری کنند. در این ارتباط شاهد جابه‌جایی قدرت در بسیاری از کشورها بوده‌ایم. واحدهایی همانند ایران، عراق، پاکستان، افغانستان، سوریه و مصر با چنین فرایندهایی روبه‌رو شده‌اند. از اواسط دهه ۱۹۹۰، شکل جدیدی از کنش برای تغییر سیاسی توسط قدرتهای بزرگ انجام گرفت، این امر در قالب ادبیات دموکراتیک و از طریق کنش

1. Carnegie Foundation for International Peace

2. Political Incitement

لایه‌های اجتماعی مختلف حاصل می‌شد. نتایج حاصل از مطالعات انجام گرفته درباره فرایندها و پیشینه انقلابهای رنگی را می‌توان به شرح ذیل مورد توجه قرار داد:

۱. موج اصلی انقلابهای رنگی موسوم به انقلابهای دموکراتیک، توسط گروههای اجتماعی سازمان‌یافته در کشورهای آسیای مرکزی، قفقاز، اروپای شرقی و مرکزی به انجام رسیده است. تمامی کشورهای یاد شده در زمره متحدان ساختاری و منطقه‌ای اتحاد شوروی در دوران نظام دو قطبی بوده‌اند.

۲. نظریه‌پردازان اصلی انقلاب رنگی که اقدامات یاد شده را سازماندهی کرده‌اند، افرادی همانند «دیوید فروم»، «مایکل کوزاک»، «ویلیام واکر» و «مارک پارلمر» بوده‌اند.

۳. ادبیات سیاسی انقلابهای رنگی دارای ریشه‌های تاریخی نسبتاً طولانی بوده و به اوایل قرن ۲۰ برمی‌گردد. آنچه به عنوان انقلابهای اجتماعی توسط احزاب سیاسی رادیکال سازماندهی و به انجام می‌رسید، آموزه‌های اولیه انقلاب رنگی را به وجود آورد.

۴. درباره تکنیکهای کودتا و انقلابهای رنگی، کتابهای مختلفی توسط «مالا پارتی»، «هورالس رامبلد»، «ادوارد برنيس»، «ادوارد هرمان» و «آرتو شلزینگر» منتشر شده است.

۵. در روند شکل‌گیری و گسترش انقلابهای رنگی، از یک سو شبکه‌های اطلاع‌رسانی و رسانه‌ها نقش محوری داشته‌اند و از سوی دیگر می‌توان جایگاه ویژه‌ای برای مراکز دیپلماتیک و نهادهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی قائل شد.

۶. رسانه‌ها در روند انقلاب رنگی مبادرت به تصویرسازی، نمادسازی و نشانه‌سازی کرده و نیز می‌توانند چنین شاخصهایی را به حوزه‌های اجتماعی منتقل کنند. در این ارتباط، «ویلی مانزبرگ» «نظریه چرخش و نشست ذهنی» را در ارتباط با انقلابهای اجتماعی ارائه داد که از طریق شبکه‌های سازماندهی افکار عمومی و رسانه‌ها حاصل می‌شود. به عبارت دیگر؛ می‌توان نمادسازی را زیرساخت انقلاب رنگی دانست که از طریق روشهای تبلیغاتی به حوزه‌های اجتماعی برای کنش سیاسی منتقل می‌شود.

۷. در بسیاری از انقلابهای رنگی، عملیات روانی از طریق «کنترل» و «متقاعدسازی افکار عمومی» انجام گرفته، شایعه‌سازی برای وارونه جلوه دادن حقایق و ایجاد موجهای

سیاسی از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. رسانه‌ها می‌توانند آگاهی کاذب را برای گروه‌های اجتماعی به وجود آورند.

۸. گروه‌های محافظه‌کار آمریکا همانند «اروینگ کریستول»، «جیمز برنهام»، «سیدنی هوگ» و «لئونل تریلینگ» در نظریه‌پردازی افکار عمومی برای مهندسی رضایت اجتماعی و شکل‌گیری اعتراضات سیاسی، از اوایل دهه ۱۹۹۰ نقش محوری ایفا کردند.

۹. موج‌های اجتماعی در انقلاب‌های رنگی از طریق تحریف، مهندسی خبر، تولید مفاهیم تحریک‌کننده، تبلیغات سیاه و مقابلهٔ هنجاری انجام می‌گیرد.

۱۰. زمانی که انقلاب رنگی از طریق موج‌های اجتماعی به نتیجه نمی‌رسد، در آن شرایط امکان کنش گروه‌های سازمان‌یافته و «ارتش سرّی» فراهم می‌شود. این امر با توجیه «بی‌ثبات‌سازی برای ایجاد ثبات» انجام می‌شود.

۱۱. بسیاری از بنیادها و نهادهای آمریکایی از دههٔ ۱۹۹۰ توانستند برنامه‌هایی را با عنوان گسترش دموکراسی، ارتقای حقوق شهروندی و پیگیری اهداف انسان‌دوستانه ایجاد کنند. این نهادها، زمینه‌های ایجاد ادبیات جدید و تهییج افکار عمومی برای کنش سیاسی را به وجود آوردند.

۱۲. تاکنون ۹ انقلاب رنگی در کشورهای مختلف اتفاق افتاده است. تکنیک‌های انقلاب رنگی را می‌توان در تحریف خبری، تبلیغات و بسیج گروه‌های اجتماعی در شرایط انتخاباتی دانست. سفارتخانه‌ها و مجموعه‌های اطلاعاتی در هدایت این نیروها نقش محوری داشته‌اند.

انقلاب رنگی در کشورهایی همانند گرجستان (نوامبر ۲۰۰۳)، انقلاب تاریخی اوکراین (۲۰۰۴)، انقلاب سدر لبنان (۲۰۰۶)، انقلاب گل لاله قرقیزستان (مارس ۲۰۰۵)، انقلاب رنگی ازبکستان (می ۲۰۰۵)، اسلواکی، آلبانی، عملیات لک‌لک سفید در روسیه سفید و در نهایت انقلاب رنگی در صربستان (اکتبر ۲۰۰۰) انجام گرفته است.

## منابع

۱. استیل، جاناتان (۱۳۸۲)؛ **جنگ سرد فرهنگی**، ترجمه ناشر، تهران، مرکز غرب‌شناسی.
۲. افتخاری، اصغر (۱۳۸۷)؛ **قدرت نرم و سرمایه اجتماعی**، تهران، دانشگاه امام صادق(ع).
۳. **براندازی نرم در کشورهای هدف** (۱۳۸۶)، تهران، ابرار معاصر.
۴. پورسعید، فرزاد (۱۳۸۷)؛ «**امکان و امتناع انقلاب رنگی در جامعه ایران**»، *انقلاب رنگی و جمهوری اسلامی*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۵. صدوقی، مرادعلی (۱۳۸۷)؛ **عملیات روانی و فریب راهبردی**، تهران، ابرار معاصر.
۶. ضیایی‌پور، حمید (۱۳۸۷)؛ **جنگ رسانه‌ای**، تهران، ابرار معاصر.
۷. عرف، جمال (۱۳۸۷)؛ **انقلاب رنگی و جمهوری اسلامی ایران**، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۸. عصاریان‌نژاد، حسین (۱۳۸۶)؛ **در هم شکستن ناتوی فرهنگی**، تهران، دانشگاه عالی دفاع ملی.
۹. کولایی، الهه (۱۳۸۴)؛ **افسانه انقلابهای رنگی**، تهران، ابرار معاصر.
۱۰. متقی، ابراهیم (۱۳۸۷)؛ **رویارویی غرب معاصر با جهان اسلام**، تهران، مرکز غرب‌شناسی.
۱۱. میلسن، ژان و دیگران (۱۳۸۸)؛ **دیپلماسی عمومی در روابط بین‌الملل**، ترجمه محسن روحانی، تهران، دانشگاه امام صادق.
۱۲. **نبرد در عرصه اطلاعات** (۱۳۸۷)، تهران، ابرار معاصر.

13. Crocker, Chester (2007). *Conflict Management in a Divided World*, Washington, U.S. Institute of Peace Press.

14. Demes, Pavol & Joery Fobrig (2007). *Reclaiming Democracy: Civil Society and Electoral Change in Central and Eastern Europe*, German Maesgall Fund.

15. Lukes, Steven (2007). *Power and the Battle for Heart and Minds*, New York, Routledge.
16. Nye, Joseph (2007). *Notes for a Soft Power Research Agenda*, New York, Routledge.
17. Fraser, Matthew (2005). *Soft Power and American Empire*, Washington, St.Martin, S Press.

